



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُوا لِذَنْبِكُمْ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹) وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲)﴾

سخن پیامبر در مورد منشأ آنهار چهارگانه بهشتی و معنای آن

در ذیل آیات مربوط به آیه پانزده که «آنهار» چهارگانه را ذکر می‌کند، در جوامع روایی ما از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که من وارد بهشت شدم، «شجره طوبی» را دیدم، زیر درخت «طوبی» نهری جاری است که از آن نهر این چهار نهر منشعب می‌شوند؛ یعنی ﴿مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ نهر «آب»،

نهر «شیر»، نهر «خَمَر»، نهر «عسل»،^۱ این «أنهار» چهارگانه از نهری منشعب می‌شود که آن نهر از زیر درخت «طوبی» می‌گذرد؛ این نشانه آن است که همه این کمالات به هر حال به یک «اصل» برمی‌گردند که آن اصل، اصل توحیدی است.

«خمریه»‌های بزرگان علم و ادب برگرفته از آیه دال بر خمر بهشتی

مطلب دیگر اینکه اوصاف سَلبی آن سه نهر را ذکر فرمود که «بو» نمی‌آید، «متغیر» نمی‌شوند یا «موم» ندارند که اینها اوصاف سَلبی آن «أنهار» سه‌گانه است؛ ولی درباره نهر «خَمَر» بحث ثبوتی آن را ذکر کرد که ﴿لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾.^۲ اینکه بزرگانی قصیده «خَمَریه»^۳ داشتند، مرحوم سید مرتضی «خَمَریه» دارد، ابن فارض «خَمَریه» دارد و دیگران و بسیاری از بزرگان این «خَمَریه»‌ها را شرح کرده‌اند، از همین آیه کریمه نشأت گرفته است؛ بخش وسیعی از «خَمَریه»‌ها مربوط به ابن فارض است، این قصیده سیزدهم ایشان در آن مجموعه دیوان ابن فارض، قصیده «خَمَریه» است که تقریباً ۳۵ بیت است. عده‌ای از بزرگان - فارسی و عربی - این «خَمَریه» ابن فارض را شرح کردند، یکی از شارحان «خَمَریه» ابن فارض، امیر سید علی همدانی معروف است، ایشان خودش «خَمَریه» ندارد، ولی «خَمَریه» ابن فارض را شرح کرده است؛ آغاز آن «خَمَریه» این است:

شَرَبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً *** سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَمُ^۴

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۷: «وَيَجْرِي نَهْرٌ فِي أَصْلِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ يَنْفَجِرُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ الْأَرْبَعَةُ نَهْرٌ «مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ» وَ نَهْرٌ «مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» وَ نَهْرٌ «مِنْ خَمْرِ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» وَ نَهْرٌ «مِنْ عَسَلٍ مُصْتًى».

۲. سوره محمد، آیه ۱۵.

۳. خمریه: به اشعاری گفته می‌شود که در وصف می و می‌گساری سروده شده است. شاعران فارسی زبان از نخستین دوره پیدایش شعر فارسی، به سرودن خمریات پرداخته‌اند. تا اواخر قرن پنجم هجری، در شعر فارسی هر جا از می و می‌گساری سخن به میان آمده، مقصود همان عصاره و مفهوم واقعی آن بوده، اما از قرن ششم با گسترش عرفان و آمیختن شعر و عرفان، بسیاری از اصطلاحات ادبی به معنی مجازی به کار رفته و بخش مهمی از معانی عرفانی، در قالب اصطلاحات می‌پرستانه به صورت خمریات بیان شده است.

۴. شرح دیوان ابن الفارض من شرحی الشیخ بدر الدین الحسن بن محمد البورینی و الشیخ عبدالغنی بن اسماعیل التابلسی، ج ۲، ص ۳۸۴: «القصيدة الثالثة عشرة».

این «مِنْ قَبْل» مفعول واسطه است، هم برای «شَرِبْنَا» و هم برای «سکرنا» به نحو تنازع؛ یعنی ما به نام دوست شرابی نوشیدیم و مَسْت شدیم، هم نوشیدن ما و هم مَسْت شدن ما قبل از آن بود که در عالم درخت انگور خلق بشود! درخت انگوری نبود تا کسی از آن خَمری که «رِجس» است و آلوده است بهره ببرد! هنوز درخت انگور خلق نشد، ما آن شراب محبّت را نوشیدیم و مست شدیم. آنهایی که مقداری متوسط بودند، همین درخت انگور را معنا کردند. اگر جامی در وصف همین بیت می گوید:

بودم آن روز من از طائفه دُرْدکشان *** که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان^۵

که یک قدم جلوتر ذکر می کند. آن شارحان اصلی قصیده ابن فارض می گویند این کنایه از اصل خلقت است؛ یعنی قبل از اینکه آسمان و زمینی خلق بشود، ما در بخش ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾^۶ این را نوشیدیم و مست شدیم، سخن از آسمان و زمین نبود! پس تنها سخن از این نیست که هنوز درخت انگوری خلق نشده ما نوشیدیم، بلکه هنوز آسمان و زمینی خلق نشده و در آن میثاقی که فرمود: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ ما در آن جا «شَرِبْنَا» علی ذَکَرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً *** سَکَرْنَا بها، این «مِنْ قَبْل أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» به صورت «مِنْ قَبْل أَنْ يُخْلُقَ الْكَرَمُ» درآمده است. به هر تقدیر این آیه به برکت آن روایت نشان می دهد که همه این چهار نُهر، از زیر درخت «طوبی» می گذرند.

پرسش: آیا «شجره طوبی» همان ایمان و عمل صالح نیست؟

پاسخ: نتیجه آن ممکن است که در بهشت به آن صورت باشد؛ ولی «شجره طوبی» در بهشت است و مؤمنانی که معتقدند و عمل صالح انجام می دهند، به آن «شجره طوبی» می رسند.

۵. دیوان اشعار جامی؛ رک: شرح مقدّمه قیصری (سید جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ج ۴، ۱۳۷۵)، ص ۸۶۱.

۶. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

اصل شجره طوبی^۱ در خانه پیامبر و علی (علیهما السلام) و جریان آنها از زیر آن

یک بیان نورانی هم درباره «شجره طوبی» است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مجلسی فرمود اصل این درخت از خانه من است و در جلسه دیگر یا محفلی دیگر فرمود اصل این درخت در خانه علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است؛ به حضرت عرض کردند شما در حدیثی فرمودید اصل درخت «طوبی» از خانه من است و الآن می‌فرمایید که اصل درخت «طوبی» در خانه علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است، حضرت فرمود: «دَارِی وَ دَارَ عَلِیٍّ فِی الْجَنَّةِ بِمَكَانٍ وَاحِدٍ»^۷؛ ما یک خانه داریم، آن هم آن خانه‌ای که ﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۸؛ بنابراین از توحید که بگذریم می‌شود ولایت که مشترک بین نبوت و امامت است؛ این شجره ولایت است، شجره نبوت و امامت است که از زیر او نهر جاری است و از این نهر، آن چهار نهر منشعب می‌شود.

تبیین اقسام متفاوت مستمع وحی نزد پیامبر و خصوصیات آنها

حالا کسانی که درباره وحی قرآن کریم تکلمی دارند و استفاده‌ای دارند، قرآن کریم مشخص کرد، فرمود: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾؛ کسانی که به محضر آن حضرت شرفیاب می‌شدند و آیات را تلقی می‌کردند چند گروه بودند: هم اوحدی از اهل ایمان حضور داشتند، هم منافق حضور داشت، هم بیگانه حضور داشت و هم «ضعیف الایمان» حضور داشت؛ آنها که واقعاً شیفته وحی بودند و منتظر نزول کلمات الهی بودند، در آیه ۸۳ سوره مبارکه «مائده» می‌فرماید اینها کسانی هستند که وقتی آیات الهی نازل می‌شد: ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾؛ اینها وقتی معارف الهی را از راه وحی تلقی می‌کردند، اشک شوق از چشم آنها جاری می‌شد، مشتاقانه گوش می‌دادند و اشک می‌ریختند؛

۷. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۳۹۶: «...عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ طُوبَى قَالَ: [هِيَ] شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي

دَارِی وَ فَرَعُهَا عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سُئِلَ عَنْهَا مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ هِيَ فِي دَارِ عَلِيٍّ قَبِيلَ لَهْ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ دَارِی وَ دَارَ عَلِيٍّ فِي الْجَنَّةِ بِمَكَانٍ وَاحِدٍ».

۸. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

برخی‌ها یک مختصر نمی در چشمشان پیدا می‌شد، برخی‌ها به طور متوسط گریه می‌کنند و برخی‌ها آن‌قدر اشک می‌ریزند که تمام شبکه چشمشان را این اشک پُر می‌کند، وقتی تمام شبکه چشم با اشک پُر شد و از شبکه ریزش می‌کند، مثل این است که چشم دارد می‌ریزد! این آیه ۸۳ نمی‌فرماید «دَمَع» و اشک از چشمشان جاری می‌شود، بلکه می‌فرماید چشم آنها جاری می‌شود نه اشک چشمشان! ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ﴾، نه «تَرَىٰ دُمُوعَهُمْ تَفِيضٌ»؛ چشم آنها دارد می‌ریزد، نه اشک چشمشان! سرّش این است که وقتی تمام این شبکه دو چشم را اشک پُر بکند و چیزی دیده نشود مگر اشک و همین‌ها سرازیر بشود، این به نظر می‌آید که چشم دارد می‌ریزد: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ﴾، نه «تَرَىٰ دُمُوعَهُمْ تَفِيضٌ»! برخی‌ها این‌طور مشتاقانه اشک می‌ریزند، اینها جزء اوحدی از اهل ایمان هستند.

برخی‌ها هم - گروه دوم - می‌آیند که حرف‌های خودشان را بزنند، نه حرف‌های پیامبر را بشنوند؛ درباره آنها فرمود: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾؛^۹ آنها نمی‌آیند حرف تو را بشنوند، آنها می‌آیند حرف خودشان را بزنند، با آنها چنین و چنان رفتار بکن! ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾ کذا و کذا.

گروه سوم کسانی هستند که شاگردان شما هستند، حالا ولو به آن صورت که ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ﴾ نباشند، در مجلس درس شما می‌آیند و منتظر هستند که از کلمات تو استفاده کنند، اینها اوساطی هستند یا مؤمنین مثلاً برتر از طبقه متوسط هستند که فقط برای ادراک معارف در کنار درس قرآن می‌آیند: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾.^{۱۰} این را در سوره مبارکه «انعام» فرمود؛ فرمود وقتی محفل درس تو شروع شد، عده‌ای آمدند - آن روز می‌گفتند اصحاب حضرت، صحابه حضرت - شاگردان آمدند که از تو این وحی را بشنوند، قبل از اینکه

۹. سوره شوری، آیه ۳۵.

۱۰. سوره انعام، آیه ۵۴.

درس را شروع بکنی بگو: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾! ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾. قبلاً رسم بود که خطیب وقتی بالای منبر می‌رفت، قبل از شروع خطبه به مستمعین سلام می‌کرد؛ امروز فقط درباره خطبه‌های نماز جمعه این سنت هست که سلام می‌کنند، اصل آن از این آیه آمد که ﴿فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾. این مستمعین تو چند درجه هستند، آنها که جزء اهل استماع هستند سلام را از ما تلقی می‌کنند و تو را سلام‌رسان ما می‌دانند؛ یعنی سلام ما را به آنها برسان! آنها که جزء اوساط اهل تفسیر هستند، سلام را از تو تلقی می‌کنند و خیال می‌کنند که تو داری سلام می‌کنی؛ هم تو داری سلام می‌کنی و هم سلام ما را به آنها می‌رسانی، تا آنها کدام حدّ از خاص را داشته باشند! ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ﴾؛ از طرف ما بگو: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾! ﴿فَقُلْ﴾؛ از طرف خودت بگو: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾! تا آن مخاطب چه کسی باشد و چگونه دریافت بکند! اینها در سوره مبارکه «انعام» بحث آن گذشت.

تحقیر و استهزا، قصد گروه چهارم از مستمعین وحی نزد پیامبر

اما یک عده هستند که قصد تحقیر و توهین دارند، اینها می‌آیند در مجلس وقتی محفل درس حضرت تمام شد به آن علما و افراد خوش استعداد می‌گویند حضرت چه گفت؟ منظورش چه بود؟ امروز خلاصه درس و بحث چه بود؟ او اصلاً نیامده گوش بدهد، او فقط آمده برای استهزا!

در قبال اینها همان‌طوری که در سوره مبارکه «نوح» آمده است، یک عده اصلاً اگر هم از کنار محفل حضرت می‌گذشتند دست روی گوش می‌گذاشتند که صدای حضرت، تبلیغ حضرت، آیات تلاوت شده توسط حضرت را نشنوند، این اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم ندارد، درباره نوح هم همین‌طور بود! آیه هفت سوره مبارکه «نوح» این است: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ﴾؛ اینها گاهی پارچه بر سر می‌گذاشتند، گاهی پارچه روی گوش می‌گذارند، گاهی انگشت در گوش

می‌گذارند که حرف‌های ما را نشنوند؛ یعنی به هر وسیله‌ای که هست سعی می‌کنند صدای ما به گوش آنها نرسد!

این از دیرزمان بود، در زمان وجود مبارک نوح بود، در زمان انبیای دیگر بود و در زمان پیامبر هم بود.

«فَتَحْصَلْ» که در برابر کلام وحی الهی، یک عده مشتاقانه منتظر هستند که ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾،

یک عده ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا﴾ هستند که ﴿فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾، یک عده ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي

آيَاتِنَا﴾ هستند که فرمود با صبر و حوصله، مجادله اینها را گوش بده و یک عده هم همین‌هایی هستند که فقط برای

استهزا و مسخره کردن و تحقیر و مانند اینها می‌آیند که ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا

لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا﴾؛ می‌گویند ما نفهمیدیم در نهایت که او چه گفته! شما اگر خوب گوش می‌دادید، با

بیان بلیغ حضرت و بلاغ مبین حضرت آشنا می‌شدید! این حرف را بی‌ادبانه و مستهزئانه به علمای خود می‌گفتند:

- «آنف» یعنی دیروز، یعنی زمان نزدیک، یعنی اینکه زود به چشم می‌آید، «آنف» هم همین‌طور است، «استئناف»

هم همین‌طور است - ﴿مَاذَا قَالَ آنفًا﴾؛ یعنی دیشب در جلسه بودیم یا دیروز که در جلسه حضرت بودیم خلاصه

فرمایش حضرت چه شد؟ حالا یا معنی آن این است که - معاذالله - فهمیدنی نیست و او حرف‌های مثلاً غیر قابل

فهم می‌زند، یا پیچیده علمی است که شما باید تفسیر بکنید، اینها که قصدشان تعلّم و تفهّم نبود، بلکه قصد آنها

بی‌ادبی بود.

طبع قلب، پیامد دو مشکل اساسی گروه چهارم در شنیدن وحی

فرمود: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا﴾؛ اینها دو

مشکل دارند: اولاً ما راه فهم را گشودیم و اینها بستند، ثانیاً راه عمل صالح را گشودیم و اینها بستند؛ حالا چون

اینها بستند، خدا هم «طبع» کرد و بست، این «رین» اینها را شدید کرد و قفل زد که فرمود: ﴿طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ

قُلُوبِهِمْ﴾ و مانند آن. ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾؛ وقتی حرف انبیا به دل نرسد، رهبری

اینها را همان هوس اینها به عهده می‌گیرد؛ در هر حال اینها میلی دارند، شهوت و غضبی دارند، زمام کار اینها به دست شهوت و غضب اینهاست. چون عقل مطبوع شد، قلب مطبوع و بسته شد، از بیرون صدایی به گوش دل اینها نمی‌رسد، تصمیم‌گیری از همان درون می‌شود که درون اینها در بخش اندیشه، وهم و خیال است و در بخش انگیزه، شهوت و غضب است که نتیجه آن می‌شود: ﴿وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾؛ پس چه در بخش علم، پیرو وهم و خیال باشند و چه در بخش عمل، پیرو شهوت و غضب باشند، می‌شوند تابع «هوی» که منشأ آن «طبع» خداست و سبب آن هم خود اینها هستند! در بخش‌های دیگری هم فرمود به که ما راه اینها را باز کردیم، اما اینها عمداً راه بر خودشان بستند؛ ما چندین بار به اینها مهلت دادیم، ولی اینها عمداً راه را بر خودشان بستند!

حمل گروه چهارم بر جاهلان ضعیف الایمان و تقابل آنها با عالمان

این مسئله عالم و جاهل، در چند جای قرآن مطرح شد؛ - علما نجات بخش جامعه بودند! - در جریان قارون هم که سوره مبارکه «قصص» آیه ۷۸ و ۷۹ به این صورت آمده است، قارون با آن زینت خود که حرکت کرد، دو گروه درباره این زر و زیور داشتن قارون سخن گفتند: یک عده جاهل‌ها و سفیه‌ها بودند که در محدوده زر و سیم فکر می‌کردند: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾^۱ ای کاش ما هم این زر و سیم را می‌داشتیم و این حظّ عظیم دارد، لکن در برابر این گروه کوتاه‌فکر مردان عالمی هستند که ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً﴾^۲ بهترین زیور انسان در بخش بخش اندیشه همان علم صائب است و در بخش انگیزه همان عمل صالح، ﴿وَيَلَكُمْ﴾ چیزی که شما را رها می‌کند بعد از اینکه گرفتار خیزی و رسوایی‌تان کرد و شما او را رها می‌کنید چه بخواهید چه نخواهید: ﴿وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ﴾

۱. سوره قصص، آیه ۷۹.

۲. سوره قصص، آیه ۸۰.

خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ ﴿١﴾، یک؛ ﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾، دو؛ ﴿وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾؛ این حقیقت را جز مردان صابر کسی تلقی نمی‌کند، این جا علما در برابر همان افراد کوتاه‌نظر قرار گرفتند؛ حالا این کوتاه‌نظری گاهی زمینه مرض دل را فراهم می‌کند و گاهی هم زمینه نفاق را فراهم می‌کند، آیه محل بحث سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است شاید مربوط به منافق نباشد و این «ضعفاء الایمان» را در بر بگیرد، ولی اینها براساس بی‌ادبی، تحقیر، استهزا یا براساس اینکه حرف‌های حضرت - معاذالله - فهمیدنی نیست به علما خطاب می‌کردند که به هر حال دیشب چه شد؟ حضرت چه گفت؟ خلاصه نظر او چه بود؟ ﴿مَاذَا قَالَ أَنفَاءُ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾.

هدایت و تقوا ثمره علمی و عملی مستمعین وحی نزد پیامبر

اما در قبال اینها - ذات اقدس الهی همیشه اگر یک گروه منحرف را ذکر می‌کند، گروه مستقیمی را هم ذکر می‌کند؛ اگر تبشیر هست، انذار هم هست؛ اگر دوزخ هست، بهشت هم هست؛ این تقابل را حفظ می‌کند - فرمود ولی ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾؛ آنها که در مسیر هستند، تا اندازه‌ای که تلاش و کوشش کردند، راه را شناختند و آن راه را ادامه می‌دهند، خدای سبحان دو فیض به آنها می‌دهد: هم فیض علمی به آنها می‌دهد که ﴿زَادَهُمْ هُدًى﴾ و هم فیض عملی به آنها می‌دهد که ﴿وَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾. تقوا چون از «وَقْوَى» و «وَقَايَة» و صیانت و حفظ است به عقل عملی برمی‌گردد، هم در بخش اندیشه به عنایت الهی علم زائد پیدا می‌کند و هم در بخش انگیزه به آسانی علم صالح را انجام می‌دهد؛ یک انسان باتقوا کارها را به آسانی انجام می‌دهد ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُسْرَى﴾^۱، برای او دشوار نیست که آمینانه زندگی کند، برای او دشوار نیست که صادقانه به سر برد، خیلی آسان است ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُسْرَى﴾!

فرمود: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾، از صدر تا ساقه این بخش از سوره مبارکه‌ای که به نام

حضرت است، بهشت و جهنم مقابل هم، ایمان و کفر مقابل هم، تبشیر و إنذار مقابل هم، هدایت و ضلالت مقابل هم، عمل صالح و عمل طالح مقابل هم، تحقیر و تکریم مقابل هم، همه را مقابل هم ذکر می‌کند.

انتظارِ صحنه کیفر برای استهزاکنندگان وحی نزد پیامبر

بعد می‌فرماید اینها که در بخش‌های اندیشه گرفتار و هم و خیال هستند، در بخش انگیزه گرفتار شهوت و غضب می‌باشند، در برابر حضرت با بی‌ادبی حرف می‌زنند و قصد آنها فهمیدن نیست و اهانت کردن است، اینها منتظر یک صحنه کیفری باید باشند، چون در عالم این‌طور نیست که هر کسی هر کاری کرد رها بشود! یکی از بهترین و متقن‌ترین دلیل بر اثبات معاد این است که در نهایت این اختلاف آرا روزی باید حلّ بشود یا نشود؟ خیلی‌ها هستند با همین آرای مختلف رحلت کردند و مُردند و هر کسی که عقیده خاصی دارد، با همین عقیده می‌میرد؛ به هر حال روزی باید باشد که این مکتب‌ها - این هفتاد و اندی مکتب - روشن بشود که حق چیست و حق با کیست؟ فرمود: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ﴾؛ یعنی «فهل ينتظرون»، ﴿إِلَّا السَّاعَةَ﴾؛ قیامت می‌آید و به همه اختلاف‌ها پایان می‌دهد، چون متن حق روشن می‌شود! چون اختلافی که هست این است که برداشت و قرائت ما از جهان - از آسمان و زمین و انسان و جن و فرشته - چیست؟ وقتی با خود واقع آدم روبه‌رو بشود، دیگر در واقع که اختلافی نیست! اگر اختلافی هست، برداشت و فهم ما از واقع هست! تا فاصله بین ما و حقیقت خارجی است، این اختلاف هست؛ ولی به خود حقیقت خارجی که برسیم، دیگر اختلاف برداشته می‌شود؛ آن روز ﴿يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾^۱ و روزی است که «لَا رَيْبَ فِيهِ» است. این «لَا رَيْبَ فِيهِ» هم که قبلاً ملاحظه فرمودید، به منزله «بالضّرورة»^۲ ای است که در کتاب‌های منطقی مطرح است؛ می‌گویند که عدد چهار زوج است «بالضرورة»، انسان

۱. سوره نور، آیه ۲۵.

ناطق است «بالضرورة»، در قیامت این روز هست «لَا رَيْبَ فِيهِ» که «لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی «بالضرورة»؛ «بالضرورة» در آن روز شک نیست، خود قیامت حق است: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱؛ قیامت هست «بالضرورة»، قیامت شک‌بردار نیست «بالضرورة»، نه مشکوک است و نه ظرف شک! نه درباره قیامت می‌شود شک کرد، چون روزی است که «لَا رَيْبَ فِيهِ» و نه در آن روز شک وجود دارد، برای اینکه «لَا رَيْبَ فِيهِ» است. سرّ اینکه در قیامت شک وجود ندارد، این است که شک همیشه محصول وجود دو امر است؛ یعنی اگر «الف» و «باء» ای وجود داشته باشند و ما شیئی را از دور ببینیم، گاهی شک می‌کنیم که این «الف» است یا «باء»؛ اما اگر در جایی فقط «الف» وجود داشت؛ مثلاً در کتابخانه‌ای که چند میلیون کتاب هست، همه آنها قرآن باشد، ما چه از نزدیک، چه از دور، چه کوچک، چه بزرگ و چه متوسط، هر حجمی را ببینیم یقین داریم که این قرآن است، چون در این کتابخانه غیر از قرآن چیز دیگری نیست! شک در جایی است که دو چیز باشد، اگر یک چیز باشد جای شک برای آن نیست! در قیامت جز خدا چیزی ظهور ندارد: ﴿يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾، جز حق چیزی دیگر نیست! جز ولایت، جز امامت، جز نبوت و رسالت چیزی دیگر نیست! اگر باطل نیست، ما احتمال بدهیم که این «الف» باشد یا «باء» معنا ندارد. در دنیا که شک هست، برای اینکه دو چیز است: بعضی چیزها حق است و بعضی از چیزها باطل، ما نمی‌دانیم این از سنخ حق است یا از سنخ باطل! اما اگر در جایی فقط حق بود و باطل نبود؛ مثل نشئه انبیا، نشئه اولیا یا نشئه مخلصین. چرا مخلصین مصون از گزند شیطنت شیطان هستند؟ چرا شیطان نسبت به مخلصین دسترسی ندارد؟ نه برای اینکه نسبت به آنها احترام می‌کند! او که گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾^۲، برای اینکه من دسترسی ندارم، ابزار من باطل است و آن‌جا هم که جایی برای باطل نیست! آنچه

۱. سوره آل عمران، آیه ۹.

۲. سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه ۸۳.

آنها می خواهند من ندارم و آنچه من می سازم و می بافم آن جا راه ندارد! این بیان نورانی حضرت امیر - مثل همه بیانات ایشان - بوسیدنی است، فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتُهُ»^۱؛ از آن لحظه ای که حق را به من نشان دادند من شک نکردم، چون در این محدوده غیر از حق چیزی دیگر نیست! «الیوم» هم در محدوده امامت و ولایت شک نیست، برای اینکه در جایی زندگی می کنند که آن جا باطل نیست، وقتی باطل نیست هر چه می بیند حق است! همیشه شک در جایی است که دو چیز باشد، اگر فقط یک چیز باشد جا برای شک نیست! بهشت جا برای شک نیست! در محدوده ولایت و امامت جا برای شک نیست! در محدوده حقیقت قرآن جا برای شک نیست! اینهایی که گرفتار شک هستند، منتظر کیفر باید باشند ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ﴾ که ﴿أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ﴾.

﴿بَعْتَةٌ﴾ واقع شدن قیامت و «أشراط الساعة» علامت آن

مستحضرید که بین ﴿بَعْتَةٌ﴾ و تجزیه جمع نمی شود؛ اما بین ﴿بَعْتَةٌ﴾ و «أشراط» داشتن جمع می شود. ﴿بَعْتَةٌ﴾ یعنی دفعی، یک شیء تدریجی که دیگر دفعی نیست! به هر حال در تدریجی جزء اول می آید، بعد جزء دوم و بعد جزء سوم؛ معاد جزء تدریجی ندارد، «دفعه» ظهور می کند که این را می گویند ﴿بَعْتَةٌ﴾ و از همین جهت می گویند ﴿فَتَبْهَتُهُمْ﴾^۲. بهتان را که بهتان می گویند، چون آدم را مبهوت می کند؛ کاری که آدم نکرده را به آدم اسناد دهند، این باعث مبهوت شدن آدم است؛ لذا بهتان را بهتان گفتند. قیامت هم برای یک عده بهتان است و مبهوتشان می کند، چون باور نمی کردند که چنین چیزی دفعه ظهور بکند. چیزی که جزء ندارد دفعی است، اما همین چیزی که جزء ندارد علامت دارد: علامت ها و «أشراط الساعة»^۳ هست؛ خود ظهور اسلام هست! جریان «شق القمر» هست! دید وسیعی که سیدنا الاستاد علامه دارند، اصل پیدایش انسان و زاد و ولد و آزمون را فرمودند که جزء

۱. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۴۰.

۳. أشراط الساعة، اصطلاحی قرآنی و حدیثی بوده و بر مجموعه حوادثی اطلاق می شود که پیش از واقعه عظیم قیامت روی خواهد داد.

علایم قیامت است!^۱ وقتی گفتند شما در جلسه امتحان شرکت کنید، یعنی یک حساب و کتابی هست؛ فرمود شما الآن در جلسه امتحان هستید! امتحان جزء «اشراف» و علامت حساب و کتاب است! پاداش و کیفری اگر نباشد، امتحان یعنی چه؟ اگر قبول و نکولی نباشد، امتحان یعنی چه؟ امتحان جزء «اشراف» محکمه است. شرط را هم شرط گفتند، برای اینکه آن مشروط متوقف بر این است و این علامت چون قبلاً باید ظهور بکند تا آن بیاید، از این جهت از علامت به شرط یاد کردند و از علایم به «اشراف» یاد کردند؛ چیزی که تدریجی است شرط دارد، ولی جزء ندارد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ «مضافاً إلى أن أشرافها و علاماتها قد جاءت و تحققت و لعل المراد بأشرافها خلق الإنسان و انقسام نوعه إلى صلحاء و مفسدين و متقين و فجار المستدعی للحكم الفصل بينهم و نزول الموت عليهم فإن ذلك كله من شرائط وقوع الواقعة و إتيان الساعة...».